

دکتر میرجلال‌الدین کزازی، نویسنده، مترجم، پژوهشگر و استاد دانشگاه است. وی در دی‌ماه ۱۳۲۷ شمسی در شهر کرمانشاه به دنیا آمد. دبستان و بخشی از دبیرستان را در مدرسه الیاس کرمانشاه گذراند که در آن زمان در شمار مدرسه‌های ممتاز و پیشتاز بود. در برنامه درسی مدرسه، زبان فرانسوی هم گنجانده شده بود. پدر ایشان آمریکاییان را مردمی بی‌اصل و ریشه و نوکیسه می‌دانست و از آنچه انگلیسیان با ایران در آن روزگار کرده بودند، سخت دل‌آزرده و خشمگین بود و شاید همین انگیزه‌ای شد تا او زبان فرانسه را خوب بیاموزد. دکتر کزازی در سال ۱۳۶۹ موفق به اخذ مدرک دکترای رشته ادبیات فارسی شد و اینک در دانشگاه علامه طباطبایی مشغول به تدریس است. از وی تاکنون چهل کتاب شامل تألیف، ترجمه، تصحیح و ویرایش به زیور طبع آراسته شده که در شمار آنها می‌توان به: مازهای راز، حماسه یا اسطوره، سوزن عیسی، تلماک، بهار خسروی، نامه باستان، پارسا و ترسا، دیر مغان و... اشاره کرد. در ادامه، مشروح مصاحبه واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات صداوسیما با وی پیرامون نمادهای عید نوروز از نظر می‌گذرد.

عید نوروز

در گفتگو با دکتر میرجلال‌الدین کزازی

مصاحبه: سید حمیدرضا حسینی

● سؤال: آقای دکتر به‌عنوان نخستین پرسش بفرمایید که آیا اساساً سندی تاریخی از خاستگاه نخستین نوروز در دسترس قرار دارد یا خیر؟ اهمیت این پرسش از آن روست که برخی معتقدند که این جشن، یک جشن هندوایرانی است و یا معتقدند متأثر از اندیشه‌های بین‌النهرین است.

درواقع به‌درستی نمی‌توان به این پرسش پاسخ داد؛ زیرا آنچه ما امروز جشن و آیین نوروزی می‌خوانیم، به‌راستی آمیزه‌ای از چندین آیین و جشن باستانی است. اما آنچه می‌توان گفت این است که پاره‌ای از هنجارها که ما در نوروز داریم، در دیگر فرهنگ‌ها یافتنی است. به سخن دیگر جشن‌هایی هست که با نوروز، آنها را می‌توان سنجید. یکی

از این جشن‌ها که بسیار کهن است، اما نشانه‌هایی از آن برجای مانده و به دست ما رسیده است، جشن سال نو بابلی است که «اکسیت» خوانده می‌شود. به گمان بسیار، این جشن از روزگاران پیشتر از زمان سومریان به یادگار مانده بوده است، اما آنچه‌آن‌که گفته شد جشن و آیین نوروز بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان برای آن خاستگاه یگانه‌ای را نشان داد. اسطوره‌های ایرانی، همان‌طور که همه دوستداران ایران می‌دانند، به خاستگاه نوروز بازمی‌گردد؛ به روزگار جمشید. در شاهنامه هم این نکته آورده شده است که آن‌روزی که جمشید می‌رفت، روزی فرخنده شمرده شد. ایرانیان آن‌را روز نو نامیدند و جشنی بدینسان آغاز گرفت که نوروز خوانده می‌شود.

سؤال: آقای دکتر، یکی از مباحث اصلی در خصوص این آیین، به راز ماندگاری آن بازمی‌گردد و اینکه چرا با وجود تاریخ پیچیده و سرشار از فراز و نشیب ایران، این آیین مثل بسیاری دیگر از آیین‌ها و سنت‌ها به فراموشی سپرده نشده است. واقع شدن این آیین در اول بهار چه تأثیری در ماندگاری آن داشته. آیا اگر نوروز مثل عید مسیحیان در زمستان برگزار می‌گردید، امروز هم این‌گونه پایدار بود؟

از دید من راز ماندگاری نوروز این است که در این جشن و آیین گونه‌ای راز

**جشن نوروز هم بازگشت به آغاز است، هم جشنی است که ایرانیان در آن
چیرگی روز و روشنایی و رستافیز جهان هستی را به شیوه رازوارانه و نمادین
بزرگ می‌دارند.**

جهان‌شناختی نهفته است. به سخن دیگر ساختار نهادینه و رازوارانه نوروز بسیار ژرف است و پرمعنی. من برآنم که ما ایرانیان از نوروز بازگشت به آغاز را بزرگ می‌داریم. از دیدی می‌توان نوروز را جشن بازگشت به آغاز خواند؛ به آغاز بدین معنا که چرخه‌ای از آفرینش به فرجام می‌رسد و چرخه‌ای دیگر آغاز می‌گیرد. از نگاهی فراگیر اگر بنگریم دوگونه زمان را می‌توانیم نشان بدهیم، یکی زمان تاریخی است که زمان در راستا و خطی است، زمانی که دارای گذشته و اکنون و آینده است. در این زمان آنچه روی می‌دهد دیگر بار باز نخواهد گشت. اما زمان دیگری هست که آن را زمان نمادین، زمان اسطوره‌ای یا زمان چنبرینه می‌نامیم. در این زمان گذشته و آینده و اکنون بی‌معنی است. هر نکته‌ای بر چنبرینه، هم آغاز می‌تواند بود و هم انجام. در زمان چنبرینه رخدادها می‌توانند دیگر بار روی دهند، گذشته و آینده توأمان کاربرد دارند. زمانی که ما در اسطوره‌شناسی با آن روبه‌رو هستیم، زمان چنبرینه است، یعنی هر چیزی سرگذشتی دارد، اما این سرگذشت در چنبری می‌گذرد. ما در فرجام آن بازمی‌گردیم به آغاز. در داستان نوروز هم با چنین زمانی روبه‌رو هستیم. ایرانیان کهن بر این باور بودند که آفرینش در یک‌سال نمادین اسطوره‌ای انجام می‌پذیرد که این سال اسطوره‌ای مانند سال زمینی، به چهار پاره بخش می‌شود؛ اما هر سال اسطوره‌ای با سنجش آن با سال زمینی دوازده‌هزار سال به درازا می‌کشد. هرکدام از این پاره‌های چهارگانه، سه‌هزاره دراز دارد. در سه‌هزاره نخستین آفرینش هنوز مینوی در اندیشه اورمزد بوده است. در سه‌هزاره دوم، آفرینش به نمود و کردار می‌رسد که «بندھشن» نامیده می‌شده است. در این سه‌هزاره آفرینش هنوز پاک و پیراسته است. در سه‌هزاره سوم که آن را «گومی چشم» یا آمیزش می‌نامیم، آفرینش درمی‌آمیزد و آلوده می‌شود. نیروهای اهریمنی از سوی نیمروز به سرزمین پاک اهورایی می‌تازند. بدینسان فاجعه آفرینش رخ می‌دهد؛ آمیختگی آغاز می‌گیرد و در پی آن مرگ و

فرجام نیز. در سه هزاره چهارم آفرینش آمیخته آلوده دیگر بار می‌پالاید، می‌پیراید، و بازمی‌گردد به آن پاکی نخستین. این سه هزاره بازپسین را «ویچادشن» یا جدایی می‌گوییم. پس از آن چرخه‌ای از آفرینش به پایان می‌رسد. می‌بینیم که چگونه آفرینش به همان آغاز خود بازمی‌گردد؛ به آنجا که چرخه از آن آغاز گرفته بود. آیین و جشن نوروز به گونه‌ای یادآور این راز بزرگ جهان‌شناختی است. با نوروز، سالی زمینی به فرجام می‌رسد تا دیگر بار آغاز بگیرد. همیشه بازگشت به آغاز رخدادی بزرگ شمرده می‌شده است. بازگشت با آغاز همراه است؛ با شکوفایی، با توانایی دوباره، با جوان‌شدگی. از همین روست زمانی که ما آن را نوروز می‌خوانیم زمانی است که گیتی از رستاخیزی همسویه روبه‌رو می‌شود. از دید کیهان‌شناختی و گاه‌شماری هم جشن نوروز برابر است با طرازمندی؛ طرازمندی بهاری و اعتدال ربیعی. نخستین روز بهار که آغاز نوروز هم همان است، روزی است که خورشید به باره برین یا برج حمل درمی‌آید، روز و شب هم طراز می‌شوند، از آن پس بر بلندای روز می‌افزاید، از درازای شب می‌کاهد. بدین‌سان همچنان به شیوه نمادین، چیرگی تیرگی، سرما، و نیروهای زیانبار به پایان می‌رسد، و چیرگی گرما، روشنایی، و نیروهای خجسته سودمند آغاز می‌گیرد. این روند می‌پاید تا می‌رسیم به طرازمندی خزانگی یا اعتدال خریفی که در پی آن کار وارونه می‌شود، شب می‌افزاید و نیرو می‌گیرد، روز فرومی‌کاهد و ناتوان می‌شود. به هر روی جشن نوروز هم بازگشت به آغاز است، هم جشنی است که ایرانیان در آن چیرگی روز و روشنایی و رستاخیز جهان هستی را به شیوه رازوارانه و نمادین بزرگ می‌دارند. همچنان آیین‌های دیگری در جشن و آیین نوروز درکارند که اگر نیاز بود به آنها خواهیم پرداخت.

● سؤال: نظیر آیین‌های نمایشی میرنوروزی یا حاجی فیروز؟

این آیین‌ها هرکدام می‌تواند به بنیادهای باورشناسی و اسطوره‌شناختی بازگردد. اما راست این است که درباره آنها بی‌چند و چون نمی‌توان سخن گفت. آنچه در این زمینه می‌توان در پیش نهاد، برپایه انگاره است. به سخن دیگر همین میرنوروزی یا حاجی فیروز که در تهران و پاره‌ای دیگر از شهرهای ایران چنین نامیده می‌شود، می‌تواند نشانه‌ای از بازگشت به آغاز باشد یا آن رستاخیزی که روی می‌دهد. این را، در پاره‌ای از سامانه‌های اسطوره‌شناسی می‌بینیم. خدای یا ایزد باروری و شکوفایی، چندی جهان را

وامی نهد و به جهان زیرزمین راه می برد. برای نمونه در اسطوره های یونانی ما می بینیم که ایزد بانوی سرسبزی و شکوفه به «حدس» یا جهان زیرزمین می رود؛ زیرا بانوی خدای این جهان است. اما به هنگام بهار از این جهان نهان زیرزمینی به درمی آید. این بیرون آمدن از حدس همراه می شود با باروری، شکوفایی و خرمی زمین. این را می توان نماد یا نشانه ای از رستاخیز و زایش دوباره خواند که نمودی دیگر از همان بازگشت به آغاز است.

باور ایرانیان بر این بوده است که در روزهای پایانی سال کهن و در روزهای آغازین سال نو فروهر مردگان از مینو، از میان نهان، به دیدار زندگان می آیند. از آنجاست که ایرانیان آماده پذیرایی از این میهمانان شگفت مینو می شدند. رفت و روب فانه، شستن تن، پوشیدن جامه ای نو، رسم و راه های دیگر است که بر می گردد به این جشن و آیین.

● سؤال: آقای دکتر در صورت امکان مقداری هم در خصوص برخی نمادها مثل آب، پاکی و سبزه سخن بگویید. اینکه اساساً چرا ما براساس این سنت دیرین سعی می کنیم با آب تن خود را شست و شو دهیم یا روان خود را پاک گردانیم و... .

آب ناگفته پیداست نماد پاکی و پیراستگی است. کارکرد اسطوره شناختی آن هم هرچه باشد، با این معنا در پیوند است. ما اگر نگاهی به جهان شاهنامه بیفکنیم می بینیم که پادشاهان بزرگ یا پهلوانان آیینی زمانی که می خواهند به کار شگرف خویش دست بیازند، به گونه ای با آب پیوند می گیرند، از آب می گذرند. برای نمونه فریدون هنگامی که می خواهد با دهاک ماردوش بجنگد از رودی خروشان می گذرد که در شاهنامه ارونده خوانده شده است یا کیخسرو زمانی که همراه گیو و فرنگیس از توران می خواهد به ایران بازگردد، از رودی خروشان می گذرد. نمونه های دیگر هم می توان یاد کرد. اما نکته نغز این است که این پادشاهان و پهلوانان به هنگام گذر از آب و از رود، از کشتی و زورق بهره نمی گیرند. در هر دو نمونه ای که یاد کردم زورق بان از دادن کشتی به فریدون یا کیخسرو خودداری می کند. پس فریدون و سپاه او یا کیخسرو و همراهان وی به شیوه ای رازوارانه

از آب می‌گذرند، یعنی تن به رود می‌سپارند، از مرگ نمی‌هراسند. پس از این کار هم بی‌گزند و تندرست به کرانه دیگر رود می‌رسند. خدای را سپاس می‌گذارند. همین رفتار نشانه این است که باید با آب از نزدیک به‌راستی پیوند داشت. برفراز آب نمی‌گذرند، از درون آب است که به آن‌سوی دیگر رود راه می‌برند. معنی این نماد این است که این پهلوانان و پادشاهان بدین‌سان از آرایش‌ها و از آنچه ویژگی‌های گیتی، یا ویژگی‌های انسانی است، خود را می‌رهانند و می‌پیرایند. با گذشتن از رود است که به آن

توان‌های شگرف دست می‌یابند. کیخسرو با گذشتن از رود به پادشاهی ایران می‌رسد، شهریار آرمانی ایران می‌شود. یا فریدون با گذشتن از رود توان و امکان چیرگی بر پتیاره‌ای مانند دهاک ماردوش را می‌یابد. آنجا که آب از پالودن و پیراستن بازمی‌ماند آتش آغاز می‌گیرد که پالایندگی‌ای نیرومندتر است. نمونه‌ای از پالایش با آتش را ما در آزمون «ور» می‌بینیم که پرآوازه‌ترین گونه آن در داستان سیاوش است و گذشتن او از خرمن‌های آتش برای اینکه می‌خواهد بی‌گناهی و پاکی خود را بی‌چندوچون آشکار بدارد. اما اینکه ما به هنگام نوروز تن می‌شوئیم، جامه‌های نو می‌پوشیم، خانه را می‌روئیم، خوانی ویژه می‌گستریم، برمی‌گردد به اینکه پاره‌ای از جشن و آیین نوروز را، جشنی می‌سازد که ایرانیان کهن در آن فروهر مردگان خود را گرامی می‌داشتند؛ جشن فروهرها یا جشن فروردگان. باور ایرانیان بر این بوده است که در روزهای پایانی سال کهن و در روزهای آغازین سال نو، فروهر مردگان از مینو، از جهان نهران، به دیدار زندگان می‌آیند. از آنجاست که ایرانیان آماده پذیرایی از این میهمانان شگفت مینو می‌شدند. رفت و روب خانه، شستن تن، پوشیدن جامه‌ای نو، رسم و راه‌های دیگر است که برمی‌گردد به این جشن و آیین.

● سؤال: چنانکه اشاره فرمودید غیر از جشن آیینی نوروز، جشن‌های دیگری هم در ایران کهن انجام می‌شد، از نظر شما آیا اهمیت این جشن‌ها می‌توانسته همپای آیین نوروز باشد؟

آنچه در این باره می‌توان گفت همان است که به کوتاهی گفته شد. ایرانیان جشن‌های بزرگ بسیار داشتند. جشن و آیین‌های شادمانی در فرهنگ ایران بسیار پرشمار بوده است. پاره‌ای از این جشن‌ها پاییده‌اند، مانند جشن سده یا جشن مهرگان، یا جشن بهمن‌گان که در سده‌های نخستین هجری هنوز برگزار می‌شده‌اند؛ اما جشنی که هنوز باشکوه‌ترین برپای داشته می‌شود و جشن فراگیر ایرانی است، جشن نوروز است. جشن‌های دیگر یا یکسره از میان رفته است یا جشن فراگیر همگانی نیست. از آنجاست که نوروز به‌گونه‌ای نماد فرهنگ ایرانی شده است. شما هر جا در پهنه گیتی نام و نشانی از نوروز ببینید آشکارا درمی‌یابید که فرهنگ ایرانی در آنجا راه برده است. اما جشن‌های دیگر چنین کارکرد فرهنگ‌شناختی و جامعه‌شناختی گسترده نداشته‌اند. جشن مهرگان پس از جشن نوروز از بزرگترین جشن‌های ایرانی بوده است. آنچنان که گفته‌اند در سده‌های نخستین هجری باشکوه بسیار برگزار می‌شده است. از آنجاست که در زبان تازی ریخت تازی شده این نام، مهرجان، نامی شده است برای هر جشن. تازیان واژه مهرجان را برابر با جشن و آیین شادمانی به کار می‌برند. هرکدام از این جشن‌ها در جای خود، نمادها و نشانه‌های برجسته‌ای از فرهنگ و باورهای ایرانی هستند. می‌توان بدانها پرداخت، کوشید که رازهای نهفته در آنها را به‌درکشید و نشان داد، اما هیچکدام، آن ارج و ارزش و کارکردی را که نوروز یافته است، در پهنه تاریخ و فرهنگ ایران نیافته‌اند.

● سؤال: آقای دکتر سؤال دیگری که اکنون به ذهن من می‌رسد در مورد مدت‌زمان آیین نوروز است که ۱۳روز است. با وجودی که در نزد قدما عدد ۱۳ نحس شمرده می‌شد، چرا مدت‌زمان این آیین فرخنده این مقدار است؟

پاسخی بی‌چند و چون به این پرسش نمی‌توان داد، اما یک پاسخ این است که جشن و آیین نوروز در گذشته در ایران ساسانی ۱۲روز به درازا می‌کشیده است. به دو نیمه شش‌روزه سنجش می‌شده است. یکی نوروز خاص بوده، آنچنانکه نامیده‌اند آن‌را و دیگر نوروز عام. به سخن دیگر در یک نیمه پادشاه بار می‌داده است، همه ایرانیان می‌توانسته‌اند به فرخ باد نوروز به نزد او بروند، آیین‌های ویژه داشته است. در نیمه دیگر

پادشاه، روزهای جشن را با پردگیان و خانواده خود می‌گذرانیده است. سیزدهمین روز، روز پایان جشن بوده است. اما اینکه چرا این روز روزی است بی‌شگون و گجسته، نکته‌ای است که می‌توان از دید نمادشناسی بدان پاسخ داد. چون این روز را ایرانیان روزی ناهمایون می‌دانسته‌اند، به دامان طبیعت پناه می‌بردند تا از گجستگی و بی‌شگونی این روز خود را برکنار بدارند و آن را در کرانه رود و اگر بتوانند در میان درختان و سبزه‌ها به پایان برسانند. با خجستگی چشم‌اندازهای زیبایی چون آب و سبزه که هر دو از نمادهای بشگون ایرانی‌اند، گجستگی روز سیزدهم را از میان ببرند. اگر دیدگاه مرا درباره اینکه چرا ۱۳ گجسته و بی‌شگون است بخواهید، پاسخ من این است که سیزده از آن‌و گجسته است که بی‌درنگ پس از ۱۲ بدان می‌رسیم. ۱۲ مانند هفت، شماری است سپند و آیینی. نماد سرآمدگی، بوندگی و کمال است. چرا؟ برای اینکه شما در ۱۲ به سه، چهار می‌رسید یا چهار، سه. بی‌هیچ فزود و کاست. یا در هفت به یک سه می‌رسید و یک چهار. سه و چهار نماد دوگانگی در گیتی است. در جهان هستی، یک نماد خداست که یگانه است. دو نماد جز خدای آفرینش است که پایه آن بر دویی نهاده شده است. شما هر پدیده‌ای را در جهان آفرینش بنگرید دوگانه است. در برابر خود، گونه‌ای، نمونه‌ای ناساز دارد. جان و تن، آسمان و زمین، روز و شب، روشنایی و تیرگی، نرینگی و مادینگی، به همین سان سه و چهار گسترش آندوست. چگونگی آن دوگانگی را نشان می‌دهد. به سخن دیگر می‌توان گفت یکی از این دو شمار، نرینگی را بازمی‌تابد و آن دیگری، مادینگی را. پنج و شش کارکرد نمادشناختی ندارند. می‌توان گفت که آنها هم گسترش سه و چهارند، اما بدین‌گونه که این بنیادهای دوگانه از آن پیراستگی و سرآمدگی نمادشناختی جدا شده‌اند. شما اگر پنج را بنگرید یک سه می‌تواند بود با یک دو یا یک چهار با یک یک. یعنی چهار و سه در آنها هست، همراه با افزونه‌ای. شش را اگر بنگرید می‌تواند دو سه باشد یا چهاری باشد همراه با دو. اما زمانی که ما به هفت می‌رسیم، سه و چهار بی‌هیچ فزود و کاست با هم در آن گرد آمده‌اند. یعنی آن دو بن‌مایه آفرینش‌اند. شماره‌های سپسین به همان سان از این سرآمدگی کمال بی‌بهره‌اند تا می‌رسیم به ۱۲. در دوازده دیگر بار سه‌چهار خواهیم داشت یا چهارسه. در سیزده همچنان این هنجار از میان می‌رود، از آنجاست که شاید ما سیزده را شماری گجسته می‌دانیم. چون آفرینش را

از آن سرآمدگی و کمالی که دارد دور می‌گرداند. چون سیزدهم نوروز، روزی است که ارزش آیینی دارد، زیرا در فرجام روزهای جشن جای گرفته است، نماد گجستگی شده است. شاید کسی بگوید هرکدام از ماه‌های ۱۲ گانه سال روز ۱۳ دارند. این درست است، اما پیش از آن روزهای ۱۳ دیگر، جشن آیینی نوروز جایی ندارد. چون فروردین ماهی است که ارزشی آیینی یافته است، سیزدهم این ماه نیز در گونه خود روزی است دیگرسان، کارکردی نمادین یافته است و نماد و نشانه رازوارانه بی‌شگونی و ناهمایونی شده است.

● سؤال: یکی از ارکان آیین نوروز، سفره هفت‌سین است. پرسش من در این بخش معطوف به علت گزینش واژه هفت از یک سو و سین از سوی دیگر است. شما در بخش قبلی به پرسش اول پاسخ گفتید، می‌ماند بخش دوم سؤال. خصوصاً اینکه در برخی منابع از هفت‌سین یا هفت‌میم هم سخن رفته است. علاوه بر این می‌خواهم نظر شما را در خصوص در آمیختگی عناصر دینی با این سنت ملی هم جویا شوم.

آنچه ما می‌دانیم این است که در گذشته خوانی که هفت‌سین هم داشته است، می‌گسترده‌اند اما اندک‌اندک این هفت‌سین به هفت‌سین دگرگون شده است. اینکه چرا این دگرگونی اتفاق افتاده برآستی نکته‌ای است که بر من روشن نیست. درجایی پژوهنده‌ای نوشته بود که این دگرگونی پس از گستردن آیین اسلام در ایران رخ داده است. نمونه آورده بود که یکی از هفت‌سین شراب بوده است و چون شراب در آیین اسلامی پذیرفته نیست، برای اینکه با آن نمادهای دیگر هماهنگ بشود و نشانی نیز از شراب در آن خوان نباشد، شین را به سین دگرگون کرده‌اند. پیداست که این دیدگاه آنچنان پایور نیست برای اینکه شراب واژه‌ای تازی است، واژه فارسی نیست پس نمی‌تواند پیشینه‌ای کهن در فرهنگ ایران داشته باشد. این کارکرد بی‌گمان چه سین باشد چه شین کارکردی است نوآیین، برمی‌گردد به ایران پس از اسلام. برای اینکه آن سین‌هایی که ما امروز در خوان هفت‌سین می‌بینیم در واژه‌هایی به کاربرده می‌شود که واژه‌های پارسی است، پارسی نو. برابره‌ای این واژگان در دیگر زبان‌های کهن ایرانی بی‌گمان دیگرگون خواهد بود. آن ریخت آوایی را که این واژگان در پارسی دری یافته است، ما به ناچار در آن زبان‌ها نمی‌بینیم، مانند زبان پهلوی. پس بر این بنیاد زبان‌شناختی می‌توان بر آن بود که این خوان با این نمادهای هفت‌گانه که نامشان با سین آغاز می‌شود

خوانی است که در ایران نو پدید آمده است، اما اینکه چه زمانی، در کجا و چگونه این پیدایی رخ داده است، نکته‌ای است که به درستی روشن نیست. اگر ما از نام چشم بپوشیم، نامور را بنگریم، یعنی آن هفت میوه پدیده‌ای که در خوان آیینی نوروز نهاده می‌شود، می‌توانیم پیشینه آنها را به گونه‌ای بیابیم، کارکرد نمادشناختی و باورشناختی‌اشان را به دست بنهیم. من بر آنم که بسیاری از این نمادهای هفت‌گانه، هر چند که در نام، نوآیین‌اند، در هر ارزش باورشناختی و نمادشناختی بسیار کهن‌اند. پیشینه آنها برمی‌گردد به آیین‌های ستایش خورشید، آیین مهرپرستی. برای نمونه هرکدام از این سین‌های هفت‌گانه را که ما بنگریم می‌بینیم که با خورشید و روشنایی به گونه‌ای پیوند می‌توانند داشت. از سوی سکه است. سکه باز واژه‌ای تازی است. پیداست که در نام کهن نیست. اما از سکه، سکه زر خواسته می‌شده است. درست است که امروز هر سکه‌ای را بر این خوان می‌نهند، اما در گذشته درسته زر بر خوان نهاده می‌شده است. زر فلز خورشید است. در باورشناختی کهن هرکدام از هفتان، هفت اختر، پدیدآور و نگاهبان یکی از فلزهای بنیادین هفت‌گانه بودند. از آن میان زر به خورشید باز خوانده می‌شده است. آنچنانکه سیم به ماه، پس این نماد یعنی سکه زر یادآور خورشید است. از سوی دیگر، سنجد. سنجد هم میوه‌ای است که هم در رنگ پوست به خورشید می‌ماند، یکی از رنگ‌های خورشید را که سرخی است نشان می‌دهد و هم در بخش رنگ درونی آن که سپید است. باز نشانه روشنایی است که برمی‌گردد به خورشید و روشنایی. سه دیگر سماق است که واژه‌ای نیرانی است، مغولی است. اما همچنان به رنگ می‌تواند یادآور سرخی خورشید باشد. دیگر سیب. سیب هم میوه‌ای است که هم در ریخت، در گردی و در رنگ پوست آن که زردفام است، خورشید را در یاد زنده می‌کند. از سوی دیگر، بر خوان آیینی نوروز می‌بینیم که نارنجی را شناور در آب بر این خوان می‌نهند. اینجا هم با دو نماد روبه‌رو هستیم. نارنج می‌تواند نمادی از خورشید باشد که در رنگ و در ریخت به آن می‌ماند، آب هم گفته شد که نماد پاکی و روشنایی است پس شناوری نارنج در آب، خورشید در آسمان را می‌تواند به نمود بیاورد. از دیگر سوی سبزه است. یکی از آن نشانه‌های ناگزیر در خوان نوروزی، سبزه است. سبزه هم نمادی است خجسته. سبز در باورشناختی ایرانی رنگ بهروزی و کامگاری است. رنگی است سپند. برای همین است که در ادب پارسی، فرشتگان سبزپوش خوانده شده‌اند یا

آمده است که پیشینیان جامه‌های سبز دربر داشته‌اند یا ما در زبان پارسی برای کسی آرزو می‌کنیم که سری سبز داشته باشد. داشتن سرسبز کنایه است از بهروزی و شادکامی. در فرهنگ ایرانی درختانی مانند سرو که همیشه سبزند، نماد جاودانگی‌اند. از آنجاست که ما به سروهایی نامبردار و سپند بازمی‌خوریم مانند سرو کاشمر که کاشتن آن‌را به زردشت بازمی‌خوانند و بازمی‌رسانند. در همین فرش‌های زیبای آیینی نقشی که بوته‌جقه‌ای خوانده می‌شود، نقشی است که از سرو به یادگار مانده است. سرو نمادین و پیراسته در ریخت این نقش، فرش‌های ما را به زیبایی می‌آراید. از سوی دیگر، سیر هم

چون به رنگ سپید است، نشانه

روشنایی روز می‌تواند بود. نماد

دیگر در خوان هفت سین،

سمنو است که تنها سینی است

که آن‌را می‌باید بپزند و فراهم

بیاورند و مانند سین‌های دیگر

در دسترس نیست. سمنو

خوراکی آیینی است، زیرا که

آن‌را از گندم می‌پزند. سمنو را از

گندم می‌گیرند یعنی شیره جوانه

گندم است. گندم همیشه در

ایران دانه‌ای ارزشمند بوده و

کارکردی نمادین داشته است.

گندم همیشه در ایران دانه‌ای ارزشمند بوده

است و کارکردی نمادین داشته است. شما

می‌دانید که ایرانیان همواره بر خود بایسته

می‌دانسته‌اند که اگر پاره نانی در رهگذر

افتاده، آن را برگیرند به کناری بنهند که در پای

مالیده نشود. سمنو هم از این رو می‌تواند به

این خوان آیینی راه جسته باشد که فوراکی

است که از دانه‌ای اینچنین ارزشمند فراهم

می‌شود.

شما می‌دانید که ایرانیان همواره بر خود بایسته می‌دانسته‌اند که اگر پاره نانی در رهگذر

افتاده، آن‌را برگیرند، به کناری بنهند که در پای مالیده نشود. سمنو هم از این رو می‌تواند

به این خوان آیینی راه جسته باشد که خوراکی است که از دانه‌ای اینچنین ارزشمند فراهم

می‌شود. دیگر سین بر خوان نوروزی سرکه است. سرکه هم اگر بخت آن‌را یافته است که

به این خوان، راه بیابد، از آنجاست که آن‌را از انگور می‌ستانند. انگور هم از میوه‌هایی

است که ارزش آیینی داشته است. هر آنچه به انگور بازمی‌گردد، به هر روی کارکردی

فراتر از اینکه میوه‌ای باشد تنها برای خورده‌شدن، می‌یابد. در فرهنگ باستانی ایران

آنچه از انگور می‌ستانند، کارکردی آیینی داشته است. ایرانیان کهن نوشابه‌ای را هنگام نیایش می‌نوشیدند که در روزگاران سپسین، باده جای آن را گرفته است. بیهوده نیست که پیدایی انگور باده به جم که پادشاهی نمادین و اسطوره‌ای است، بازخوانده شده است. در پی آن جام‌جم آن مایه ارزش و آواز یافته است. به هر روی آنچه می‌توان در رازگشایی این سین‌های هفت‌گانه از دید نمادشناسی ایرانی گفت همان است که به کوتاهی گفته شد.

اما پاسخ بخش دوم این پرسش هم کمابیش داده شد. گفتم که این خوان به این شیوه که امروز گسترده می‌شود به گمان بسیار در ایران پس از اسلام پدید آمده است. از این‌رو پاره‌ای از نشانه‌های آیین اسلام نیز بر این خوان دیده می‌شود که یکی قرآن است که ایرانیان بر خود بایسته می‌دانند آن‌را بر خوان نوروزی بنهند. افزون بر آن، شما می‌بینید که نگاره‌ای از مولا علی، که درود خدا بر او باد، نیز بر این خوان نهاده می‌شود یا ایرانیان هنگامی که بر خوان نوروزی می‌نشینند، باژی را - دعایی را - می‌خوانند که به زبان تازی است. این هنجارهای نو با آن نمادهای کهن در آمیخته است.

● سؤال: لطفاً در بخش پایانی این مصاحبه پیرامون نماد آئینه هم سخن بگویید و نقش آن بر خوان نوروزی.

آئینه نمادی است که کارکرد جهانی دارد و نمی‌توان آن‌را به فرهنگی ویژه بازخواند. آئینه از آن‌روی که پرتو خورشید را، روشنایی را بازمی‌تابد، در بسیاری از فرهنگ‌های جهان به‌ویژه در فرهنگ ایرانی ارزش نمادین یافته است، برای همین است که هر دختر ایرانی که به خانه بخت می‌رود، خود را ناگزیر می‌بیند از اینکه آئینه‌ای را به همراه ببرد. به همان‌سان شمعدان را، چون هم شمع و هم آئینه ابزارهای روشنایی‌اند. به پاس اینکه بختی روشن داشته باشد در زندگانی آینده خویش، آئینه و شمعدان را به همراه می‌برد. یا ایرانیان زمانی که می‌خواهند به خانه‌ای نو بروند، می‌کوشند که نخست چیزی که بدان خانه می‌برند آئینه‌ای باشد؛ آئینه را نشانه فرخنده روزی می‌دانند. از این‌رو نمی‌توان گفت آئینه کارکردی در خوان نوروزی است که از فرهنگی دیگر مستند شده است.

آقای دکتر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید متشکریم و برایتان آرزوی سلامت و بهروزی

داریم.